**جلسه سوم**

گفتاری از دکتر سروش: اما اینکه ولایت فقیه باید برچیده شود، متفکران در این سی سال راجع به ولایت فقیه علی رغم تنگناهای بسیاری که وجود داشت، به نظر من حرفشان را زده اند. از آقای بازرگان گرفته که خیلی خیلی زود هنگام این سخن را گفت و این زنگ را به صدا درآورد و به صراحت گفت که ولایت فقیه خوب باشد یا بد، به هر حال قبایی است که بر اندام آقای خمینی دوخته شده و بهتر است که تسری به دیگران پیدا نکند و پس از ایشان این تئوری متوقف بماند (که البته سخنش ناشنیده ماند) و بسیاری افراد اعم از روحانی و غیر روحانی که سخنشان را به صراحت در باب ولایت فقیه گفتند هم از دیدگاه تجربی و هم از دیدگاه فقهی و سیاسی و امثال اینها. اینکه باید برچیده شود، بله باید برچیده شود، ولی برچیده شدنش وقتی محقق می شود که بدل به یک خواست همگانی شود و الا این که یک متفکری در گوشه کتابی یک سخنی بنویسد این معلوم نیست که همه کار باشد و ما را به پایان راه برساند. رفته رفته که این تئوری دارد نتایج و عواقب خودش را آشکار می کند و جامعه ما به نحو ملموسی دارد با آنها رو به رو می شود و میوه های تلخش را دارد می بیند و می چشد؛ فکر می کنم به تدریج این تئوری دیگر عمر خود را کرده و در جای تاریخی خودش متمکن خواهد شد و دورانش به پایان خواهد رسید.

دكتر بيگدلي:

جناب آقای دکتر زیباکلام شما در جلسه قبلی بیان کردید که نظریه ولایت فقیه یک نظریه من درآوردی است و صحبتهای دکتر سروش هم این را تأیید کرد و آن را اتمام شده دانست. حال نظر خود را بیان کنید.

دکتر زیبا کلام:

مقصود من از من درآوردی، تقبیح آن نبود، بلکه مقصود من از من درآوردی معلول شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه خودش بوده است. اینگونه نبوده مثل نماز که از صدر اسلام با ما بوده باشد و علت اینکه بر روی دوره صفویه هم تأکید دارم همین است. دکتر غلامی در جلسه پیش گفتاری از صاحب جواهر نقل کردند که فقیه باید این .... باشد. من می گویم در طول 200 سال حکومت صفویه هیچ تناقض، درگیری و تنشی بین فقها و حکومت و علماء نمی بینیم. فقها و حکومت و علما روابطشان فوق العاده خوب و صمیمی است و هیچ کدام ادعا نمی کنند که حکومت تو برو کنار، شاه عباس تو برو کنار، طهماسب تو برو کنار، سلیمان تو برو کنار ما باید حکومت کنیم و بعد بینشان تقسیم وظایف بوجود آمده است: حکومت به امر دین دخالت نمیکند. حکومت به مالیات دخالت می کند، به جنگ با پرتقال دخالت می کند، به ساختن راه، جاده دخالت می‌کند، توپ سازی می کند و ... پس کی به کار شریعت دخالت می کند؟ دخالت با علما هست. شاه عباس هم وقتی که درد دین دارد می رود پیش فقیه. شاه سلطان حسین هم اگر مشکل دینی دارد، پیش مجتهد می رود و .... من همه حرفم با آقای دکتر غلامی این هست که مگر شما نگفتید که ولایت فقیه از صدر اسلام بوده است، از زمان پیغمبر بوده است، پس چرا در این 200 سال صفوی، تنها چیزی که وجود ندارد بحث ولایت فقیه است؟ ایشان دو مسئله را برای ما گفت: یکی اینکه همان پاراگراف محقق کرکی را برای ما خواند و یکی این که ملاصدرا به تیر غیب گرفتار شد توسط شاه عباش که اصلاً ربطی به موضوع ما نداشت. و آخرش هم برمی‌گردد و می گوید که شرایطش نبوده است، یعنی این که اگر شرایطش می بود، محقق کرکی می رفت اصفهان و حکومت را در دست می گرفت. اگر شرایطش می بود علامه مجلسی می رفت و حکومت را می‌گرفت، اگر شرایطش می بود صاحب جواهر می رفت و حکومت را می گرفت.

من می گویم اصلاً و ابداً. اولاً شما باید تکلیف خودتان را با شرایط و وظیفه مشخص بکنید؛ ثانیاً اینکه اینی را که شما می گویی برای توجیه تئوریت است. من صادق زیبا کلام می گویم اثری و حرف و حدیثی در عمل بین حکومت و فقها نبود چون چیزی به اسم ولایت فقیه در آن زمان مطرح نبوده است و حداکثر در کتاب محقق کرکی بوده است. ایشان می گوید نه مطرح بوده است و بعد که به ایشان می گوییم پس نمودش کجاست؟ می گوید که شرایطش نبوده است. اما باشد من دیگر درباره صفویه صحبت نمی کنم، اما می گویم دو ارث و میراث باقی ماند:

1- هر کسی می تواند به نام شیعه حکومت نماید و نباید حتما امام معصوم باشد.

2- تفکیک بین دین و سیاست. و این هم یک تفکیک نظری نبود که بیایند در قرآن یا نهج البلاغه بگیرند بلکه یک فرآیند تاریخی بود. شما علما و فقها را آوردی و مورد احترام قرار داده ای در جامعه و به آنها زمین می دی، مسجد می دي، مدرسه می دی. خوب بخشی از جامعه هستند و پادشاه هم بخشی از جامعه است. حالا بعضیهایشان خیلی با حکومت همکاری می کنند و بعضیهایشان خیلی کمتر. بعضیهایشان با آرنج می زنند که علما خیلی نزدیک نشوند به حکومت مثل شاه عباس. و بعضیهایشان علما و فقها را می کنند تاج سرشان مثل شاه سلطان حسین. کدامشان درست است. ما اصلاً وارد این بحثها نمی شویم ولی این، دو ارث و میراث گرانبها صفویه بود که باقی ماند.

دكتر بيگدلي:

این خلاصه ای از جلسه قبل. اما نظرتان درباره صحبتهای دکتر سروش چیست؟

دکتر زیبا کلام:

من در مورد ولایت فقیه معتقدم که ولایت فقیه چون جزیی از قانون اساسی هست و چون من خودم را ملزم به قانون اساسی می بینیم و می دانم، من به ولایت فقیه تمکین می کنم چون در قانون اساسی آمده است. معتقدم که در شریعت نبوده. تا زمانی که در قانون اساسی هست من خودم را موظف و مکلف به تبعیت از آن می دانم. من معتقدم که اگر ولایت فقیه بتواند به ضروریات، به مقتضیات یک جامعه ای به اسم ایران 74 میلیون نفری در قرن 21 پاسخگو باشد، به نظر من باقی خواهد ماند. اما اگر به هر دلیلی ولایت فقیه نتواند کارآمدی داشته باشد و نتواند یک حکومت مطلوب که نیازهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و .... مردم را برآورده کند، با بیان تئوریکی که برای آن دارید و به نظر من خیلی سست است، از نظر تاریخی، حتی اگر از اول قرآن ولایت فقیه بود تا آخر قرآن، بازم نمی تواند ادامه دهد، چون نتوانسته آن حداقل ها را فراهم کند. بنابراین چیزی را که دکتر سروش می گوید یک پیش بینی است. نه من معتقدم که اتفاقاً اگر بتواند نیازهای مردم را پاسخگو باشد، دلیلی ندارد که سرنگون شود و مردم قیام کنند که آن را کنار بگذارند. پس من معتقدم که ولایت فقیه از نظر تئوری در تاریخ نبوده است. اما چون در قانون اساسی آمده و نصف به علاوه یک مردم به آن رأی داده اند من خود را ملزم به آن می دانم تا زمانی که این اصل هست.

دکتر غلامی:

1- زمان صفویه قبل آن و بعد آن نظریه ولایت فقیه مطرح بوده است. به جهت تاریخی روایات مربوط به ولایت فقیه از خود پیامبر(صلوات الله و سلامه عليه و آله) هست تا امام زمان (ارواحنا فداه)؛ از طرفی در زمان اهل بیت خصوصاً در زمان امیرالمومنین(عليه‌السلام) بحث ولایت فقیه تعیّن پیدا می کند در انتساب افرادی مثل مالك اشتر و فقها هم از شیخ مفید (قرن 4) می گویند تا الان، این از جهت تاریخی. اما در صفویه، محقق کرکی به عنوان عالم سیاسی بارز آن زمان ولایت فقیه را می گوید. اینکه چرا فقها قیام نمی کنند؟ دلیلش این است که فقها این توان را برای قیام ندارند و به همان دلیلی این قیام را نمی کنند که امام صادق(ع) قیام نکرده. چون اینجا شرایط امر و نهی مهیا نیست. مویّد عرض من ملاصدرا است که آقای دکتر می گویند ربطی نداره. ملاصدرا یک اشکال فلسفی پیدا کرد، بیچاره اش کردند و اگر کسی اشکال سیاسی پیدا می کرد، تکلیفش به طریق اولی معلوم بود. نکته آخر در مورد صفویه اینکه ما حکومت صفویه را حکومت شیعی نمی دانیم که بخواهیم از آن الگو بگیریم و مویّدش هم باز این است که محقق کرکی را وقتی که می خواهند بهش مسئولیت بدهند و بگویند بیا بالا در رأس باش، قبول نمی کند چون می داند که نقشه صفویه چیست.

اما در مورد صحبتهای دکتر سروش؛ ولایت فقیه یک بحث تئوریک دارد که از اول بوده تا الان. بنده علیرغم میل آقای دکتر اعتقاد دارم که کلمه شرایط را به کار ببرم. چون شرایط در حدود، در اجرای احکام اسلامی کاملاً تأثیر دارند چون دین مبتنی بر عقل است. ما تئوری ولایت فقیه را از زمان پیامبر داریم تا الان و هر جا که شرایط وجود داشته، امام اقدام به اقامه کرده است. نمونه واضح آن امیرالمومنین(عليه السلام) در سال 35 هجری. و دیگر نشده تا زمان امام خمینی (ره). هیچ فقیهی نتوانسته ولایت فقیه را بر پا کند. موردی مثل میرزای شیرازی که حکم به تحریم تنباکو می دهد و .... اما نمی توانند که حکومت برپا بکنند.

اما در مورد اینکه دکتر زیبا کلام فرمودند که من ملتزمم به قانون اساسی. یعنی اگر ولی فقیه وزیر را بردارد من آن را قبول ندارم چون در قانون اساسی نیامده است، اصل 57 قانون اساسی بیان می کند که ولایت، مطلقه است و ولی فقیه می تواند وزیر را هم بردارد. همانطور که رئیس جمهور معاون اول گذاشت، ولی فقیه فرمود که به صلاح نیست، رئیس جمهور خواست وزیر اطلاعات عوض کند، ولی فقیه فرمود نشود. لذا اختیارات ولی فقیه در اصل 110 حصری نیست بلکه تمثیلی است.

اما در باب این نکته که آقای دکتر فرمودند ولی فقیه اگر بتواند نیازها را در قرن 21 پاسخگو باشد، پیش خواهد رفت. من می خواهم از این حرف در اینجا استفاده بهتری بکنم و آن اینکه نظام حکومتي اسلام چه نظامی است؟ یعنی اسلامی که به ما می گوید اجرای حدود بکنید، می گوید پارلمانی اجرای حدود بکنید، یا می گوید رئیس جمهور، یا می گوید ولی فقیه، بعد در ذیلش اینها؟ اصلاً وارد این فضاها نمی شود؛ می گوید آنکه وظیفه راهبری دارد باید بداند و بخواهد و آن فقیه است. ما در اول انقلاب رئیس جمهور داشتیم و بعد نخست وزیر و بعد هیئت دولت. امام در آن نامه اردیبهشت 68 به آقا می نویسند که این سیستمی که هست مشکل دارد در رأس قوه اجرایی. حال شاید تصمیم بگیریم همین سیستم ریاست جمهوری را پارلمانی کنیم در 10 سال آینده. اینها هیچ کدام موضوعیت ندارد. موضوعیت برپایی اسلام و اجرای احکام اسلامی است در آن حدی که در زمان ظهور می توانیم و موظف به آنیم. لذا اینکه ولایت فقیه مطلقه است، مطلقه یک جور مشروطه سیاسی است. یعنی اگر بخواهم ولایت فقیه را درست بیان کنم ولایت مطلقه مقیده فقیه است، ضد ولایت مطلقه محدوده فقیه. یعنی ولی فقیه مطلق است اختیاراتش اما مقید است به چارچوب اسلام. لذا اگر قدمی از اسلام خارج شود خود به خود عزل است و نیازی نیست کسی او را عزل کند.

نکته دیگری که دکتر زیبا کلام فرمودند این بود که اگر از اول تا آخر قرآن می نوشت و بیان می شد ولایت فقیه اما اگر پاسخگو نبود ما می گفتیم که ولایت فقیه به درد نمی خورد. این تأیید عرض بنده است در برنامه های قبلی که رفتار امام معصوم درست است اما ما حق داریم که تحلیلش بکنیم و بگوییم مبانی عقلی آن چیست. ما می گوییم قرآن هم که قرآن است اگر حرفی زده باشد خلاف مواضع صریح عقل نمی پذیریم آن را. این است که ملازمه عقل و شرع معنا پیدا می کند. کل ما حکم به العقل حکم به الشرع. این تأیید این حرف بنده است که امام معصوم کاری کند ما تحلیل عقلانی می کنیم. لذا من از این جهت موافقم که ولایت فقیهی که پاسخگو باشد. اما معتقدیم که مکانیزم پاسخگویی و تطبیق در نظام سیاسی اسلام گنجانده شده است.

دكتر بيگدلي:

دکتر غلامی یک تحلیل کلی از تجلی ظهور ولایت فقیه در قانون اساسی دادند آیا شما با این تقریر موافقید؟ آیا این تقریر تحت تأثیر آن نگاه تاریخی نیست؟ آیا ما بیش از حد ولایت فقیه را بزرگ نمی بينيم در قانون اساسی؟

دکتر زیبا کلام:

من اگر خواسته باشم نظرات خود را در مورد آنچه که الان داریم یعنی از 22 بهمن 57 به این طرف و اساساً مطرح شدن ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که آیا این مقید هست، مشروط هست، قابل نظارت هست یا نیست، با دموکراسی می خواند یا نمی خواند و اساساً چرا ولایت فقیه مطرح شد؟ من معتقدم که امام نمی خواستند حکومت بکنند. من صادق زیبا کلام معتقدم که امام نمی خواستند لزوماً حکومت ولایت فقیه در ایران باشد. من معتقدم که ولایت فقیه در تاریخ نبوده و معتقدم که شنوندگان ما اگر بحثهای جلسات قبلی را به دقت گوش بدهند می بینند که من برنده شده ام. چون من نشان دادم که ولایت فقیه نبوده در زمان صفویه الا یک پاراگراف در کتاب صاحب جواهر

دكتر بيگدلي:

آقای دکتر یکذره یک پاراگراف بیشتر !

دکتر زیبا کلام:

من معتقدم مطرح نبودن ولایت فقیه به عنوان یک نظریه جدی حکومتی، بعد از صفویه هم ادامه پیدا می کند تا می رسیم به ابتدای قرن نوزدهم یعنی زمان قاجارها. من معتقدم در آن 140 سالی که قاجار حکومت کرد کم و بیش آن الگویی که صفویه داشت در این 140 سال هم پیدا کرد. یعنی حکومت شد متولی امور این دنیایی مردم. و روحانیون هم بودند مثل شیخ مرتضی انصاری، میرزای قمی و ....

میرزای شیرازی و ماجرای تحریم تنباکو. وقتی میرزای شیرازی دست خط را داد برای تحریم تنباکو، سید جمال الدین اسد آبادی و ملکم خان سراغ او رفتند و گفتند که یک دست خط تو رژیم را بیچاره کرد، ناصرالدین شاه را اگر کاردش بزنی خونش در نمی آید، شما بیا یک دست خط بده که مردم دیگر مالیات ندهند و نترس از اینکه خون کسی ریخته شود که اینگونه نمی شود. میرزای شیرازی ولی فقیه بود باید در کار حکومت دخالت می کرد. این همان تفکیکی است که گفتیم. شرایط در آن زمان به گونه ای بود که علما متولی یک سری امور بودند و حکومت هم مسئول و متولی امور دیگر. 30 سال قبل از جریان میرزای شیرازی، میرزای قمی بود که می گوید شاه شبیه جانشین خداست و بر اساس مشیت خدا شاه شده است و بنده ای را نشاید که کمند از اطاعت وی پیچد. و چون خودش هم می دانسته خیلی از پادشاهان ظالمند می گوید که اگر ظالم بود شما باید صبر کنید چون خدا او را دارد امتحان می کند و اگر هم خدمت کرد، مشکلتان چیست؟ دارد خدمت می کند دیگر. نمی گوید که قیام بکنید علیه اش. من همه حرفم این است که تفکیک قوا بوجود آمده. یک قوه شریعت است که علما در رأس آن هستند، نجف در رأسش است، قم در رأسش است. یک قوه هم که حکومت است. و من معتقدم که این بعد از قاجار هم ادامه پیدا می کند. من می توانم بفهمم که چرا مردم آقای بروجردی چرا مرحوم آقای حکیم، چرا آقا سید ابوالحسن اصفهانی، چرا آقای خویی، آقای نجفی به استثنای امام (ره) کاری به حکومت محمدرضا شاه ندارند، کاری به حکومت رضاشاه ندارند، کاری به حکومت صدام ندارند. این نیست که شرایط ایجاب نمی کند بلکه تئوریشان این هست. شرایط ایجاب نمی کرده، درست نیست. بالاخره در طول این دوران یک عالمی پیدا می شده که بگوید می خواهم راه حسین بن علی(ع) را بروم و این جرثومه فساد را از بین ببرم. اما این نشده پس این نشان می دهد که اینها معتقد به تفکیک قوا بوده اند. یعنی این تفکر که علما در سیاست دخالت نکنند و نمی کردند، به لحاظ نظری ممکن است محل ایراد باشد ولی در عمل اینگونه بوده است. از بعد از غیبت کبری تا 22 بهمن 57 یک جور سیستم جا افتاده بود. علما و فقها متولی شریعت بودند و حکومت هم متولی حکومت و سیاست بوده و من معتقدم که عدم دخالت آقای بروجردی به معنای ترس او از رضا شاه نبوده است. حزب توده شکل می گیرد، حزب ملی شکل می گیرد، حزب فداییان اسلام شکل می گیرد، آزادی بوده است در آن 12 سال. شما یک عالمی را پیدا کنید در آن 12 سال که مصادف است با مرحوم آقای بروجردی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی و ... که بگویند که ما می خواهیم حکومت کنیم.

دکتر غلامی:

در باب اینکه چرا در آن 12 سال (از 1320 تا 1232) هیچ عالمی قیام نکرد، یک بحث علم کردن قیام توسط آیت الله بروجردی است و یک بحث حمایت کردن مردم است. بعد از 1320 و آمدن فداییان اسلام و بلند کردن علم توسط آنها مردم چه کار می کنند؟ هیچ کار نکردند. یعنی آمدن آقای بروجردی یک چیز است و حمایت کردن مردم یک چیز دیگر. مردم نخواهند علی بن ابیطالب(عليه السلام) هم باید 25 سال بنشیند. حال شما می خواهید نام این را بگذارید شرایط.

میرزای قمی در کتاب جامع الشتات بحث ولایت فقیه را با همین شدت می گوید.

میرزای شیرازی اگر قائل به مسائل شرعی بوده است چه کسی می گوید که تنباکو جزء مسائل شرعی مردم است؟ خود اینکه میرزای شیرازی وارد توتون می شود این توتون و تنباکو بحث شرعی است یا بحث دنیایی و حکومتی مردم؟

چرا علما قیام نکردند؟ امیرالمومنین می فرماید که نخبه و خبیر کسی نیست که بین خوب و بد خوب را انتخاب کند، بلکه کسی است که بین بد و بدتر، بد را انتخاب کند. وقتی حاکمی سر کار است که می خواهد دین را از بین ببرد و آن عالم در بین مردم هست و حمایت مردم را نمی بیند، خوب قیام نمی کند. رضا شاه حکم کشف حجاب را می دهد، مردم و زنها بیرون نمی آیند؛ یعنی کشف حجاب را قبول ندارند اما آمادگی قیام را هم ندارند. چون حمایت مردم نیست پس بهترین کار، سکوت علماست. در واقع همان شرایط است. امام سال 43 تبعید می شود چه اتفاقی می افتد؟ تا سال 56 هیچ خبری نیست، تا مقاله احمد رشيدی و قتل آقا سید مصطفی دوباره انقلاب را زنده کرد. اینها همه نمونه تاریخی شرایط است. اگر فقها همراهی کردند با حکومت به این واسطه بود که اهم و مهم کردند و دیدند که ما اینجا از آن چیزی که مهم است بگذریم به خاطر اهم که اصل حفظ دین است. امام متولد 1278 هـ .ش است یعنی در سال 40 که شروع می کنه 62 سالش است و نظریه ولایت فقیه را 1324 هـ . ش در کشف الاسرار مطرح می کند بعد از جریان کسروی و ... امام چرا سال 1324 شروع نمی کند؟ چون کاری که محمدرضا بعداً می کند، در سال 1324 نمی کند. سال 40 است که جریان رأی به انجمن های ایالتی و ولایتی و .... آغاز می شود. عرض من این است که شرایط یعنی این. من عرض می کنم فقها در طول تاریخ به یك چیزی معتقد بودند که امیرالمومنین معتقد بود و زمان خلفا صدایش را بلند کرد ولی وقتی شرایط محقق نشد و مردم کمک نکردند، اقامه نکرد چون اقامه کردن جز خونریزی و از بین رفتن اسلام فایده ای نداشت.